

کدام - گفت پنجمه اند - طبقه اول در فاضل خود نیک و هم نیکی ایشان خلق میزند
ایشان را تقویت باید داد و بایشان صحبت باید داشت طبقه دوم بخود نیک است
اما اثر نیکی ایشان بکس نرسد ایشان را نیز عزیز باید داشت و بر خیر تحریص باید کرد -
طبقه سوم میانه حال نه از ایشان خبری بروم میسر شود نه مشه ایشان را راه
خیر باید نمود و از شر تحذیر باید نمود - طبقه چهارم که بد باشند اما کسی بدی نمانند
ایشان را غرور باید داشت تا ترک بدی کنند طبقه پنجم که هم بد باشند و هم بدی
ایشان بروم میسر است ایشان سیاست باید کرد پوخته و وعید و تنبیه و تهدید آنکه ضرب
پس حبس و آخر کار قتل -

باب السداسی

خواجه عبد الله انصاری - فرمود - تا نخوانند مرو - تا نپرسند مگو - راست
گوے - و عیب بخوی - اگر داری بگوی - و اگر نداری دروغ مگوی -
طیب لبیب فرمود - سلامتی تن در نگهداشتن اعتدال میان شمشیر و پیر
املا - و خلو - و نرم - و بیداری - و حرکت - و سکون می باشد -
نکته پادشاه را باید که ششکس را تربیت فرماید و بخود راه نماید - اول
وزیر و انا - دوم و بیر است مسلم - سوم شاعر خوشگوی - چهارم مهندس کامل -
پنجم ندیم جامع ششم طبیب حاذق -

حکماء ہند۔ گفتہ اند کہ شش چیز مانع وسعت معیشتت۔ اول کماہلی۔ دوم
 رغبت زنان۔ سوم رنجوری و انہی۔ چہارم الفت وطن۔ پنجم قناعت۔ ششم
 خوف۔

متفق علیہ حکما۔ کہ نیکو خوئی لنگوی۔ و صلاح جوئی۔ صبور و مشکورہ
 نیکو کردار۔ و پرو بار۔ خواہ پرو۔

عاقلی فرمود۔ لطافت شش چیز از شش چیز ضایع میشود۔ تو انگری از نخل شرافت
 از سبب لوبی۔ اولاد از نالالتقی۔ علم از بی عملی۔ زندگی از نفاق۔ حسن صورت
 بسیرت۔

حاذقی فرمود۔ شش چیز بیشش چیز فائدہ نہہ۔ یکی قون سئل۔ دوم دوستی
 بی تجربہ۔ سوم علم بی لائیت۔ چہارم مال بی تجارت۔ پنجم صدقہ بی نیت۔ ششم
 زندگانی بی عدت۔

فاضل فرمود۔ ہر کہ نرسید دانش او یقین۔ و یقین او بخوف۔ و خوف او بعل۔
 و عمل او بورع۔ و ورع او باخلاص۔ و اخلاص او بشاہادت۔ پس او از
 ہالکینست۔

علی کرم اللہ وجہہ فرمود۔ اسلام عبارت از تسلیمت۔
 و تسلیم عبارت از یقین۔ و یقین عبارت از تصدیق۔ و تصدیق عبارت
 از اقرار۔ و اقرار عبارت از ادائیت۔ و ادائی عبارت از عملت۔

افلاطون را پرسیدند که کیست سالم از کردارناستوده گفت آنکه کند عقلا را بر
 وزه را وزیر - و موعظت را مهار - و صبر را راهبر - و ترس خدارا دوست - و ذکر را
 مصاحب -

لقمان حکیم - فرمود - با خالی و خالی یکسان باش - با دوستان خدا دوستی
 کن - احسان کن از بسیار و ان - و احسان خود را اندک و ان - فروتنی را دوست دار -
 و از شر و دشمنی پر خذر باش -

مولانا روم فرمود - تا خیال منکر خوش روی زند فکر شیرین مرد را فریب کند
 جانور فریب شود لیک از علف آدمی فریب ز عزت و ز شرف
 آدمی فریب شود از راه گوش جانور فریب شود از حلق و نوبش

بزرجمهر فرمود - شش چیز است که برابر باشد تمام دنیا را - اول عفتل کامل -
 دوم تندرستی بدن - سوم طعام خوشگوار - چهارم اولاد نیکو کار پنجم زنی فرمانبردار
 ششم گفتگوی استوار -

موعظت قول و در از صدوی بیکارست - و مان خیر بار دل آزار - علم بی عمل بیست
 زنگ آلودست - و عمل بقیدت محض بسود - ملک سیاست و عدالت خانه بچپه اغت
 و نسیم مالدار باغ بی بار و سر بی باغ -

خواجه عبدالله انصاری فرمود - در جهانگیری سلاح از سخاوت و مدارا
 ساز - ملک را بوزیر خداتر ترس مضبوط دار - شریعت را تن شمار - طریقت را

را اول - حقیقت راجاں - رعیت بی اطاعت ر رعیت مداں -

فردوسی - فرمود - درختیکه تلخست و پراسرشت

گرش در نشانی باغ بهشت

در از جوی خلدش سبگام آب

بسج انگبین زیدی و شهاب

سرخجام گوهر بکار آورد

بهاں میوه تلخ بار آورد

مولانای روم - فرمود - سنت بدگزشتہ اول بزاد

آں شه دیگر قدم بروی نهاد

هر که او بهاد و ناخوش سنت

سوی او نفرین رود هر ساعت

نیکو اں فرستند و ستها بماند

وز لسیماں ظلم و لعنتها بماند

رسول صلی الله علیه و سلم - فرمود - شش نوع انسان از شش قسم

گناہاں بدوزخ روند - امیراں از ظلم - غریباں از تعصب - مالداراں از تکبر - سوداگراں از

خیانت - و بهقانماں از ناواہی - عالماں از حسد -

حکیمی - فرمود - عادتیکه بیچ نصیحت اثر نمیکند جهالتست - مرضیکه بیچ دوا

فاندهند همدست - بنائیکه گاہی ویراں نیست عدلت - و ثمریکه همیشه شیر نیست

صبرست - و بلائیکه آدمی از و گریز نمیکند عمیشت - و عمیشیکه از اں گریز میشود

یا و آہیست -

مناجات الہی خلوقی وہ کہ آنجا ماوس ننگنجد - سلوقی وہ کہ دو عالم را یکچونسجد -

شناسائی وہ بیپندار معرفت - روشنائی وہ بیخیاں محبت - در مجلس انس نشاط

کرم نهای - بر باطن قربان باطراکرامت فرما -

خواجہ عبد اللہ انصاری - فرمود چکس را چشم حقارت منگر - سعادت
 دنیا و آخرت در صحبت و انا شناس - مجال را بسج تاویل باور کن - نادانرا زنده بدال
 خود شناسی را سرمایہ بکیراں و اں - اندک خود را بہتر از بسیار دیگر اں و اں -

بزرگمهر - از او ستا پر سپید کہ چه چیز است کہ نخوردہ تن را سود و دہد - گفت شش

چیز اول گرامی معتدل - دوم بوی خوش - سوم جامہ نرم - چهارم دیدار نیکو اں
 پنجم صحبت نیکان - ششم نیکی دیدن از دوستان -

بطلمیوس - فرمود - نقصان پادشاہ در شش چیز است - اول سنجتی زمانہ بصبر گردید

دوم خزانہ خالی بود - سوم باران نہ باریدن - چهارم نشہ شراب سرشار ماندن - پنجم
 بازمان صحبت و وزیدن ششم بید مزاجی در سزا و جزا مبالغہ کردن -

بادشاہی فرمود - کہ پادشاہ را باید کہ شش چیز اخستیار نماید کہ ازاں آبادی سلطنت

و خوشنودی رعیت است - اول محافظت ارکان دین - دوم وزیر امین - سوم عدل و

انصاف و معاملات - چهارم حفظ اوقات - پنجم عادت سخاوت - ششم قوت
 شجاعت -

ذی تجربہ - فرمود - کہ قدر شش چیز در شش وقت یعنی قدر سپاہی در وقت

محاربت - و در بیماری قدر صحت - و قدر صحبت وقت آفت - و قدر دولت وقت
 فلاکت و قدر آدمی بعد ہلاکت - و یاد خدا بوقت مصیبت میفزاید -

سقراط - بشاگرد اں خود وصیت کرد کہ اول حرص دنیا بگذارد - دوم با فزوننی نعمت

شکر بجا آرید - سوم بوقوع حوادث و لهامی خود را قوی وارید - چهارم هر کار خود و حقیر را ادنی
مانگارید - پنجم در انتظام کار و دوستان با خلاص غافل مباشید - ششم هنگام شدائد
بصبر کوشید -

خواجه عبد الله انصاری - فرمود - بر هر مومن شش چیز واجبست - و در
زبان و دود بر دل - و دوبرتن - آنچه بر زبانست ذکر خدا تعالی و سخن نیکوست - و آنچه
بر دلست بزرگداشتن امر خدا تعالی و شفقت بر خلقت - و آنچه بر تنست طاعت خدا تعالی
و رنج برداشتن از خلقت -

حکما گفته اند - هر که بصفات تشکانه دست آید دوستی را شاید - اول اگر عیب
کسی بداند مخفی گرداند - دوم هر کسی بسند عیب نچیند - سوم احسان کند بر زبان نیارد -
چهارم احسان کسی بر داور بر طای نسپارد - پنجم از کسی جرمی بنید بحساب نگیرد -
ششم اگر کسی عذر پیش آورد بپذیرد -

خدعه - بسفاهت و ذنابت اشبه است و بدون همتی و پستی مشبهه اشاره
الحرب ضد عتبه بجهت تسخیر قلاع و تسلط بر عادی و راهانی از چنگ ظلمتست چه اگر
مطلب بمصالحت حبس است رواست و اگر مقصد مفیده بجهت خطاست
مرد خود مندر اهلان بهتر که با اهل قرابت و انبای جنس و مصاحب و شریک و اهل خانه
راستی مرعی داشته بکمی و حلیت نگراید و از جاوده استقیم صدق منحرف نشده
با نخداع و غیبت ننماید -

خواجه حسن بصری - فرمود - که فساد و لہذا از شش چیز است - اول آنکہ با سپردن
توبہ گناہ میکنند - دوم آنکہ علم آموزند و عمل نمیکند - سوم آنکہ عمل نیک میکنند و خلوص
نمیدارند - چهارم آنکہ روزی رزاق میخورند و شکر بجا نمی آرند - پنجم آنکہ عرض کثرت
مال میدارند و از تقسیم قسام ازل راضی نیستند - ششم آنکہ مردگان را دفن میکنند و از
عبرت خالی هستند -

پنجم معاذ - فرمود - نزد من تمام طمع خامست کہ بغیر عمل مستنظر جزا بود و بدین
اطاعت آرزو از خدا نمود - و بیدار است گناہان امیدوار بخشش بود - و بتقوی و
طاعت امید قرب الہی نمود - و نہال اعمال بد و زخ کاشت و امید ثمرہ جنت داشت
و بتقوی مکان زمان بران بصیبت پنداشت -

سمنون - را پرسیدند پنچ یافتی بچہ یافتی گفت بانس گرفتن با کسیکہ شما با او انس
نیگیرید یعنی تنہائی و بوشت گرفتن از کسیکہ شما از او بوشت نیگیرید یعنی خلاق و
بدین غائبی یعنی عقبے و بنا دیدن حاضری یعنی دنیا و بزبانیدن مرده
یعنی دل و بیزبانیدن زنده یعنی نفس -

خواجه عبد اللہ انصاری - فرمود - تقوی بیشتر بکار نیاید - و موسی
آست کہ پیروی شرع نماید - غرض از بعثت انبیا اظهار شریعت است - و شریعت از
حق بخل و ولعیت - و خیانت و رودعیت و زرست و گناہ - و از از تکاب و زور
گناہ سزاوارند -

سعدی - فرمود کہ در ایام طفولیت شبی در خدمت پدر نشسته بودم - و ہمہ شب
 دیدہ برہم بستہ - و مصحف عزیز در کنار گرفتہ - و طائفہ گردمانختہ - پدر را گفتم ازین
 یکی سہر برنیزار کہ دو گانہ بگذارو - گفنت ایجاں پدر اگر تو نیز بختی بہ کہ در پوستیں
 خلق افتی -

حکیم ابوسہل کوفی - فرمود کہ خاطر داری مہماں میگردہ باشیہ - و بتلافی
 نگرنداشتہ بکوشید - و توقیر فقرای گوشہ نشین بر خود لازم گیرید و در دہای دشمنان
 گنجائش عنائی باقی وارید - و بازن بد مزاج بد رشتی پیش بیاید - و تعلیم فرزندان
 از علم دین شروع کنسید و تا علم حکمت انجام رسانید کہ نتیجہ کار ہای دین دنیا
 علم حکمت -

علہ کرم اللہ وجہہ - فرمود - ہر کہ جمع کردہ شناخت طلب جنٹ رستگاری
 و وزخ را تدبیر کرد - یعنی ہر کہ شناخت خدا تعالی را پس فرمانبرداری کرد اورا
 و ہر کہ شناخت شیطان را پس نافرمانی کرد آزا - و ہر کہ شناخت آفرت را پس
 طلب کرد اورا - و ہر کہ شناخت دنیا را پس بگذاشت اورا - و ہر کہ شناخت
 حق را پس پیروی کرد اورا - و ہر کہ شناخت باطل را پس بگذاشت اورا -
 حکایت - یکی از ملوک بیدین دروشی رفت دروشی فی الحال سجدہ بجا آورد
 وزیر شاہ پرسید کہ این چہ سجدہ بود گفنت سجدہ شکر پرسید کہ برای چہ شکر کردی
 گفنت خدائرا سپاسگروم برای آنکہ سلطان از نزد من آورد و مرا پیش سلطان برد کہ امرا

شاهان نزد درویشان عبادت و رفتن درویشان بدرگاه شاهان معصیت
چون سلطان اطاعتی حاصل شد و معصیتی از من صادر نگشت محل شکرگزاری و سپاسداری
باشد.

سقراط - فرمود - کسبِ حلال تحصیل مال و نفقه باهل و عیال بهترین اعمالست و
بوقت قهر و غضب دست و زبانش را بفجش و آزار نهد اشتم بهترین خصماست - و کسیکه
اطلاع عیب نماید اغزاز او باید - و هر که بتالش لغو مغرور نماید التفات نشاید - و کمال
آنکه بر خواهشهای نفسانی غالب باشد و عاقل همانکه دشمن او بخوف و بادوست بکرمج
و وقالب باشد -

نقل - حجاج بقتل خواجه حسن بصری فرماد و ایشان بصومعه حبیب عجمی متوار شده
بنام مشغول گشتند - سپاهیان ظالم دور حبیب عجمی در گرفته نشان حسن بصری پرسیدند
ایشان گفتند که بصومعه منت و نماز میگزارد - سپاهیان و اخلرفتند چند آنکه حبیب
نیافتند - باز پرسیدند باز بصومعه نشان داد - سپاهیان گفتند که تو را بهر مرد
دروغ میگوئی - گفت شمارا خدا نابینا کرده است - چون سپاهیان
برگشتند خواجه بیرون آمد و گفت که ای حبیب تو که سخن راست فرمودی سلامت
رو نمود -

شیخ الرئيس فرمود **جميع الطب في البيتين جمع** یعنی تمام طب در دو بیت جمعیت
و **حسن القول في قصر الكلام** و خوبی گفتن در کمی کلامست -

تَقَلَّلْ إِنْ أَكَلْتَ وَبَعْدَ أَكْلِ كَمْ خَوْرًا كَرِخُورِي وَبَعْدَ فِرْدُونَ -
 تَجَنَّبُ فَالْشِّفَانِي الْإِنْفِصَامِ بِرَبِّهِ كَيْسِ شِفَاوِ مَنُومِ شَدَنْتِ -
 وَلَيْسَ عَلَى النَّفُوسِ أَشَدُّ بَأْسًا وَنَيْتِ بِرِذَاتِهَا سَخْتِ خَوْرِ
 مِنْ إِدْخَالِ الطَّعَامِ عَلَى الطَّعَامِ اَزْوَاجِ كِرْدُونَ عَزَابِ عِنْدَا
 لَطِيفِهِ شَخْصِي مِشْرِ قَاضِي آدِ وَگفت اگر خورا خورم خلی در دین باشد گفت نه
 گفت اگر قدری شونیز در آن داخل کنم مضایقه هست گفت نه گفت اگر آب بریزم
 حرام شود گفت نه گفت شراب از همین چیز است چرا حرام است - قاضی گفت اگر
 قدری خاک بر سرت بریزم الهی رسد گفت نه گفت اگر آب بیایزم و بریزم تکلیفی
 و نه گفت نه گفت اگر از آن خیر سازم و خشتی تیار کنم و بر سرت بریزم چگونه باشد
 گفت سرم بشکند قاضی گفت شراب نیز همین حکم دارد -

اتفاقِ جمهورِ طولِ کلامِ مذمومست مگر در شش موضع که استثنایافته - اول
 ذکر واجب الوجود و عزتنامه که اشرف الاذکار فاذا ذکره بالعشی والابکار - دوم ذکر
 محامد افضل المرسلین و ائمة العصورین - سوم الحاح و الحاح در مناجات از واجب
 العطیات - چهارم نصیحت از باب خیر ال و شریر ال تاثیر -
 پنجم مواظب هدایت قرین که عامه را از چاه ضلالت بجا هدایت رساند -
 ششم شکر منعم مجازی و حقیقی و مابقی بیکارست و ناسنواور -

بَابُ السَّبَاعِي

قال علیه السلام - حياة الدنيا بالناس - وحياة الناس بالعلم -
 وحياة العلم بالعمل - وحيات العمل بالاخلاص -
 وحياة الاخلاص بالقلب - وحيات القلب
 بالروح - وحيات الروح بالحق -

حاذقی - فرمود -؛ نقیض از بهترین مستخر شوند - حق از یاد - سلطان از
 مزاجداری - زن از زر - دشمن از زور - دوست از صدق - فرزند از شفقت -
 نجات از عقل -

ارسطو - فرمود - خاموشی سبب راز زیاده کند - و راستی شد در راه - و تواضع
 محبت را - و انصاف مهتری را - و حلم یار و دوست را - و بخشش نام و آوازه را -
 و عدالت ز بونی دشمن را -

لقمان حکیم - فرمود - عقلند سعادت مند آنت که احسان نماید و شکر گوید -
 سخن گوید از روی علم - خاموشش ماند از راه حلم - در توانگری میانه رو - حقگو و
 منقش نو - خطابیند عیب نچینند - ادنی بر اچشم حقارت نبیند -

عاقلی - فرمود - صحبت نیک بجای مومن کیمیای سعادتست - عقل رهنمای او علم دوست
 او - حلم برادر او - ثبات پدیر او - نرمی مادر او - صبر سپسالار او - عمل سربار
 کار او -

حکما - در خاموشی هفت حسن دیده اند - اول عبادتست بیرنج - دوم زینت

بیسپریایه - سوم بیتبیت بسلطان - چهارم حصار است بید یوار - پنجم بنیاد نیست
از غم زخواستن ششم راحت کرام کاتبین - هفتم پرود و عیب -

ابن عباس رضی الله عنہ - فرمود - که قاتل اخس یا میکند منفبت
چیز بر افتخیز - یعنی ذلت بر عزت - انکسار بر استکبار - غم بر خوشی - پستی بر
بلندی - موت بر زندگی - گرسنگی بر سیری - فقری بر ابری -

حکیم عبدالرحمنی خازنی - فرمود - پیر بعقل چشمه بی آبست - و جوان بی ادب
چون باغ امانه شاداب - درویش بمعرفت دید و بید نور - توانگر بمخیل و خست
بیشتر و از خدا دور - عالم بعقل اسپ بیجام - و حسین بشیرم بینمک طعام سلطان
بیدل بر نمایان و بیاریاں -

لطیفه - پادشاهی بشکار میرفت - از اوده را دیدگی به پلو بسته - و خودش
فرم نشسته - گفت ای آزاد سگت خوبترست یا خودت - گفت قربان شاه -
سگ برگز از فرمان این گدا سر - شاید - پس شاه و گدا اگر خدا را فرمانبریم از سگ
بهتریم - ورنه هر دو از سگ بهتریم -

خواجہ عبداللہ انصاری - فرمود - منت نہ دنت منہ - عمر را عنایت
داں - تذرستی را عنینت داں - نخر از فقر و جفا دکن - برز اید جاہل اعتقاد کن
کسی را بخدمت و جنگ وعده کن - دوست را بتواضع بنده کن -

شیخ ابوعلی حسین بن عبداللہ بن سینا ملقب بشیخ الرئیس - فرمود طبیعت

چون مدعیست - و مرض مانند خصم - و علامت مانند شاہان - و نبض و قارورہ چون
سند و ستاویز - و روز بجزاں چون روز انصاف - و مریض مثال متوکل - و طبیب مانند
قاضی انصاف کندہ است -

جنید بغدادی علیہ الرحمہ - فرمود - صوفی آنست کہ

دل او چون دل ابراہیم و تسلیم او چون تسلیم اسمعیل

و صبر او چون صبر ایوب و شوق او چون شوق موسیٰ

و اندوہ او چون اندوہ داؤد و فقر او چون فقر عیسیٰ

و اخلاص او چون اخلاص محمد مصطفیٰ صلے اللہ علیہ وسلم باش

خواجہ عبد اللہ انصاری - فرمود - دنیا را اگر دوست داری بدہ تا بماند - و

اگر دشمن داری بخور تا نماند - چون روزی تو از دیگران جداست پس اینہم پنج

بیہودہ چہراست - نہرا ز کیسہ بردار و بر زبان نہ - ہنر از انبان بردار و بر ایماں نہ -

انچہ از آن ماست از ما نگرود - و انچہ از ما نیست بر ما نگرود -

سوا بیت یکی از بنی اسرائیل تہی بزرگ از بگ بگذشت - و وقت قحط بود

گفت اگر اینہم گندم بودی ہمہ بدرویشاں دادمی - و حی آمد بر رسول روزگار کہ

اورا بگوئی کہ خدا تعالیٰ صدقہ تر از پذیرفت و چندان ثواب داد ترا اگر تو داشتی و بصدقہ

دادی ہماں بودی - پس نیت مومن بہتر از عمل و کردار اوست - کہ کردار بی نیت

عبادت نبود - و نیت بی کردار طاعت بود -

عمر رضی الله عنه - فرمود - هر که بسیار خندید بهتیش کم گردید - هر که
 خفیف کرد مردم را خفیف کرده شد - هر که کثرت کرد بیک کار شهرت یافت - آن
 کار - هر که بسیار کرد کلام زیاده شد بیو دگی او - چون بسیار شد بیو دگی او کم گردید شرم او
 چون کم گردید شرم او کم شد پرهیزگاری او - چون کم شد پرهیزگاری او مرده شد دل
 او -

هوشنگ - فرمود - دانش نیکویی برای دست یافتن بنیکویی - و دانش
 بد کاری برای پرهیز از آنست - و دانش و کردار چون جان و تنند - دانش نخست
 و کردار بر - و دانش بدست و کردار پسر - دانش بکیر واپسندیده نباشد - و کردار
 بیدانش با انجام نرسد -

نقل - در جشن کسری که همه اقربای او حاضر بودند کسری یکی را دید که جام مرصع
 بدزدید - چون مجلس با پایان رسید ساقی آواز داد که - سحکس زود تا جام مرصع پیدانست
 کسری فرمود که خبردار بگذار چرا که آنکس که گرفته است باز نخواهد داد زیرا که آنکس در دست
 با سحکس نخواهد گفت -

بزرگی فرمود - که سبب لال را هفت صفتست - اول بعلم نافع توغل و
 کمال - دوم خیال سخن خود بهمه حال - سوم رغبت صحبت نیکوان - چهارم سخاوت
 پنهان - پنجم نیکامی و شهرت را عادت - ششم تندرستی و فرصت را رغبت - هفتم عمر
 طویل از رب جلیل -

ذات عقول و عباد	گفت	تحقیق با مدققتی سوال کرد که از آسمان فراختر چه باشد
بر بیگانه برستان	گفت	پرسید از زمین کدام شی گران است
دل قانع	گفت	پرسید از دریا کدام شی توانگر تر است
حسد	گفت	پرسید از آتش کدام شی گرمتر است
دل منافق	گفت	پرسید از خار کدام چیز سختتر است
غماز	گفت	پرسید از یتیم کدام شی ذلیلتر است
کسیکه با وجود قدرت اجرائی حاجت نکند	گفت	پرسید از زهر بر کدام چیز سردتر است

حکیم یوسف هملانی - فرمود - لفظ دوستی بر زبانها جو شسته و دشمنی
 درون دلها پوشیده - دوستی بسا لها صورت بگیرد و دشمنی بکلجه که در دست
 میپذیرد - بنیاد آن عقینست و بنسبیا و این بچگان - خریدار آن یکی نیست و مشتری
 این هزار - هر چه بر زبانهاست اثر آن بر دلها نیست - اقرار زنی بزبانست بدل
 اینفای آنست - خیال بدی وقتیکه پیش از پیش در آید انلار آن همانوقت
 بیش از پیش برآید -

بزرگی - فرمود صاحب دل آنست که موت خود را هر دم با و دارد - مقتضی آنست که از آلاش
 بغض و حسد پاک باشد خوشخوی آنست که بدانزایه نیکوئی یا و کند - هر مند آنست که ترک
 زیاده طلبی نهنر کند - بلند همت آنست که در دولت و کبکبت تغیری در عادتش نیاید

جو افراد آنست که در حق مردم احسان کند و بر زبان نیارد و بسبیل آنست که از پیرایه علم و حیا و حسن اخلاق آراسته باشد.

خواخه عبدا الله انصاری - فرمود: حقیقت مثل آبست و شریعت مثل آفتاب - در روشنی عالم بافتابست و زندگی آدام باب - شریعت کشتی و حقیقت دریاست بیکشتی از دریا گذشتن نظامت - شریعت حقیقت را استمانت بشریعت حقیقت پوستن بهمانست - شریعت راه و حقیقت منزلت راه ناپیموده بمنزل رسیدن مشکست - حقیقت سرد شریعت دروازه است از دروازه گذشته بسر آمدن که اندازه است - شریعت کلیدست و حقیقت قفل است و کشتی و قفل سرید نمکس نیست الا بکلید -

منقول - عادات هفتگان که در سنگانست اگر بر دواں بودی از کلامان دزدی اول گرسنه بودن عادت صالحان - دوم شب بیدار ماندن عادت زاهدان - سوم در جور و جناب مالک تزویجی جستن عادت صریدان - چهارم اگر برانند از جای برخاستن علامت مراضا پنجم اگر دور کرده باز طلبند بکینه باز آمدن علامت تسلیه - ششم بوقت خوردن دور نشستن علامت مسکینان - هفتم هر که التفات کند عقب وی دویدن علامت حجابان -

روایت - بست مردم از قبیله عبدالقیس که سردار آنها شیخ عبدالقیس بود

برای حصول ملازمت مصطفوی به مدینه منوره رسیده اند - و همه بشتاب بحضور نبوی حاضر شدند مگر اشجج بقیام خود قرار گرفت و غسل نمود و لباس پاکیزه در بر کرده آهسته آهسته به ثبات و وقار در مسجد شریف رسیده و در رکعت ادا کرد و دعا کرد پس از آن بحضور نبوی حاضر شد رسول مقبول را این طریقه اشجج پسندیده نمود و فرمود که ثبات و وقار دو خصالت است که با توست الله تعالی آنرا دوست میدارد -

صباحته - باز از غلیو از پرسید که عمرت تا کجا میرسد گفت تا صد سال باز غلیو از پرسید که عمرت تا کجا میرسد گفت ده سال - غلیو از لب تعجب کشاد که تو و اینقدر عمر دراز باز هم تعجب افتاد و گفت که ترا اینقدر عمر دراز و مرا اقلت عمر موجب حیرت چه راز است - غلیو از جواب داد که پس مانده درندگان از لقمه میکنم و سبزه روز چند پرندگان از لقمه میکنند حیرتم میفزاید که ظالم اینقدر عمر دراز چه ملازمت -

خواجه عبد الله انصاری - فرمود - العزیز بعیار عقل و تیز جوهر خود بشناس - و یکس بر قیمت گوهر خود قیاس - که متاعیست کاسه و بضاعتیست فاسد - نه باس پاینده اعتماد را شاید - پس صلاح آنست و مصلحت چنانست که نیت خیر اندیشی مصروف داری و کار را بر ضایع سپاری - و با خلق نیکو و رزی تا پیش می هر چه گونی ارزی -

گرد در به شہوت و هوا خواهی رفت کردم خیرت که بسینو خواهی رفت

بنگر تو کنی و از کجا آسوده میدان که چه میکنی کجا خواهی رفت
 حاتم اصم فرمود - مؤمن بفکر و عبرت مشغول بود و منافق بحرص و امل
 مؤمن از همه کس این بود مگر از حق تعالی و منافق از همه کس ترسان بود مگر از
 حق تعالی - مؤمن از همه کس نومید بود مگر از حق تعالی و منافق از همه کس امیدوار بود مگر از
 حق تعالی - مؤمن مال فدای دین کند - و منافق دین فدای مال - مؤمن طاعت
 میکند و میگردد و منافق معصیت میکند و میخندد - مؤمن تنهایی و خلوت را دوست میدارد
 و منافق رحمت و مخالفت را - مؤمن سیکار دهد و سیرسد که ندرود و منافق نیکار رود و طمع
 آن دارد که بد رود -

هجادله - در رویشی جامه زودید و پوشید صاحب جامه نیراینت و گفت ای
 درویش این جامه بمنست درویش گفت ما تو و جامه همه اوست و خدا خود
 پوشیده است اینجا غیر نیست - صاحب جامه کامل بود دانست که این در مقام همه
 اوست چوب در دست گرفت و زود آغاز کرد - درویش گفت چرا میرنی -
 گفت ما تو و چوب همه اوست خدا خود را میرزا اینجا غیر نیست -

لطیفه - وقتی شبلی علیه الرحمه بیمار شد خلیفه طبیب ترسار ابعابحت وی در
 طبیب پرسید که خاطر تو چه میخوابد گفت آنکه تو مسلمان شوی گفت اگر مسلمان شوم
 نیک میشوی گفت آری چون وی ایماں آورد شبلی از بستر بجاست و از
 بیماری اثری نماند - پس هر دو پیش خلیفه همراه رفتند و قصه را باز گفتند

خلیفه گفت پنداشتم که طبیب را پیش بیمار فرستادم بحقیقت بیمار را پیش
 طبیب فرستادم -

شکایت - پیش ازین از اصحاب علم ستم ^{گناه} کم واقع میشد حال آنکه تقاضای
 می افتد - پیش ازین اقارب و عشائر معاوی یکدیگر بودند حال آنکه عیونند پیش
 ازین بر توانای برادران ناز می کردند حال آنکه شرف آنها احترام می کنند - پیش ازین در پستی
 افعال قبیح اصرار داشتند حال آنکه شمار آن افتخار میدادند - پیش ازین عقوبتیکه
 بگنندگان لازم بود حال آنکه نصیب بگنایانست - پیش ازین مهمت در کار بود حال آنکه
 در کارت پیش ازین هر چه عیب بود حال آنکه نهرست -

خواجه عبداللہ انصاری فرمود ای عزیز زینت با من غیر باید کرد و قطع تعلق از غیر
 باید کرد - که وقت فرصت تنگت و ششانی عمر بید رنگ - و راه پر بیم و سفر عظیم
 در پیشست و صعوبت و مشقت این منزل پیش از ششست - راهی بس یار خطیر و
 باریک و منزلی بنهایت تنگ و تاریک - درش تفضل انقطاع در بند و کلید آن بر
 طایر باند - بدایت آن بعدم معروف و نهایت آن بفنا موصوف - درین راهی
 توشه غیر قدم پیش نتوان نهاد و هیچ گامی از اندازه پیش نتوان نهاد -

حکیمی - فرمود - که هفت طائفه را در خدمت ملوک راه نباید داد -

اول حسود که نفس حسود بنهایت ضعیفست که او با هم اصحاب نفوس نبی را در

زوال نعمت اثر تمام باشد -

دوم بخیل که مرود و مغبوض چه سخا پوشیده عیبها و بخل پوشنده
هنرا -

سوم سفله و در همت که از بخیل بدتر باشد نه لائق عظمت نه قابل
عقوبت -

چهارم غیب تنگ که اگر بیاں او واقعت غیبت است و اگر غیر واقعت است
باشد -

پنجم کافر نعمت و ناحق شناس که همیشه منکرب و مقهور می باشد و از اولیای
آشنای و بیگانه دور -

ششم کذاب که پیش خویش و بیگانه خوار و بی اعتبار -

هفتم بسیار گویند سخن پریشان که از مجبوظانست و در خبر آمده که در سخن بسیار
غلط و سقط بسیار -

باب الثمانی

عثمان رضی الله عنه فرمود - علامت عارف شهنشست - دل او نجوف و امیدت

زبان او تبریه و شناست چشمان او بجای و بکاست - و اراده او ترک و رضاست یعنی ترک

دنیا و طلب رضای مولا

متفق علیه نجباً که بانفس بقبر - باطن بانصاف - بازرگان بخدست -

با خرداں بشفقت - باوردیشاں بسخاوت - با دوستاں بصیحت - با دشمنان بحلم
 با جاہلان بجموشی با پیرودخت -

حکما - گفته اند کہ حق بجانب تعالیٰ بہشت عادت از بہشت آدمیاں ناپسند فرمودہ -

بخل از مالداران - تکبر از فقیران - طمع از عالمان - بیجائی از نسوان - کابلی

از جوانان - محبت دنیا از پیران - ظلم از پادشاہان - ریا از عابدان -

مبادلہ - صدق و وفا در خواب مکر و فریب بیدار - دروغ موثر راستی بے اثر -

عرض با وفا طاعت بتفریط - نتیجہ الفت کلفت - حقوق مبدل بعقوب - علماء بسعیل

زبا و باریا - خرداں گستاخ بدان مخطوطانیکار بنجور - مسلمانان در کتاب مسلمانان

در گور -

خواجہ عبد اللہ انصاری - فرمود - آہستہ بید بود لکن دانستہ باید بود -

دانستہ بجزایات شدن رواست - و نادانستہ بناجات رفتن خطاست -

بہشت بہانہ میدہند - اما بہانہ میدہند - حال بہانہ است - و قال افسانہ است - ساکک

ازیں ہر دو بر کرانہ است -

من کلام علی کرم اللہ و جہہ - هیچ مالی نافعتر از عقل نیست - و

ہیچ تنہائی موثرتر از خود بینی نیست - و ہیچ رنیتی مثل خوی خوش نیست -

و ہیچ یزانی مثل ادب نیست - و ہیچ ایمانی مثل حیا و صبر نیست - و ہیچ فضیلتی

مثل تواضع نیست - و ہیچ شرفی مثل علم نیست - و ہیچ پشتبانی محکمتر از مشورت

نیست -

بزرگان - فرموده اند - که هشت چیز و ابسته است - حرمت زن
 بشوهر - و عزت فرزند پسر - و دانش شاگرد با استاد - و قوت سپاه با لشکر
 و کرامت زاهد تقوی - و ایمنی رعیت پادشاه - و نظام پادشاه بعدل - و رونق
 عدل بعقل -

لقمان حکیم فرمود - منافق را هشت نشانت - اگر چیزی گوید رسوا شود - و اگر
 خاموش باشد فیضت شود - اگر سوال کنی بخل کند - اگر چیزی دهد منت نهد - و اگر
 چیزی گیرد شکر نکند - و راز دیگری فاش کند - و راز خود گوید تهمت دهد و در امانت
 خیانت کند -

پسند کار زمستان در تابستان راست کنید - از همسایه بد و مردم بد گریزان
 باشید - از بد اصلا و دختر نخواهید - درخت نوبشانید انگه درخت کهنه برکنید -
 برگفته زنان کار نکنید - و از مکر ایشان غافل مباشید - در جوانی از پیری بپند
 کاری پیری در جوانی راست کنید -

واقعه - مهر و کین اهل زمان در بی اعتباری همان حکم - تقرب سلطان - و
 جمال خرابان - و آواز نورسیدگان - و وفای زمان - و تملط دیوانگان - و
 سخاوت مستان - و ارادت عامیان - و فریب دشمنان - دارد که بهیچک از آن عمارت
 نتوان کرد و در بقای آن دلرسان نتوان کرد -

هوشناک - فرمود - هشتم از علامات هلاکت - اول بموقع غضب کردن - دوم بغیر سخن

بخشیدن - سوم بدوست و دشمن تمیز نکردن - چهارم نسبت بوفایان حسن خلوص نمودن

پنجم بنیاید بسیار سخن گفتن ششم رنج باطل گرفتن - هفتم بنا آوردن امید داشتن - هشتم بنا اهل خویش گفتن

اهل فرهنگ فرمود - که از مشیر نادان سلطنت فقور میشود - و مرکب معاصی از

حیا دور - فریب زدن مرد عاقل را هنرن - صحبت جهال علماء را دشمن - بکاهلی و بیکاری

صحبت خاطر پریشان میشود - (و بناز و نعیم بتعلیم اطفال) نقصان - قرض مقرض محبتست

و از غفلت زوال دولت -

عاقل فرمود - علامت نیکبختی هشتت - اول اکل حلال - دوم صدق مقال - سوم

نفس اماره را مقهور داشتن - چهارم از لهو و لعب خود را دور داشتن - پنجم بصحبت

علماء رغبت کردن - ششم مراتب بزرگان را محافظت کردن - هفتم غریب را بلطف

و احسان خوشدل نمودن - هشتم دوست و دشمن را بجانب خود مایل نمودن

فاضل فرمود - کسیکه حساب نفس خود کرده و سود کرده - و هر که غافلت از آن زیان کند

و هر که رحمت کرده شود - و هر که عبرت گیرد بینا شود - و هر که بنیاشد فکند - و

هر که فهم کند بداند - و هر که بداند عمل کند - و هر که عمل کند سلامت ماند و هر دوسراست -

عارف فرمود - که از بهشت چیز بیشتر حاصلست و باعث آسایش دل - از به

مراود - از گوشش آسانی - و از فروتنی زهد - و از قناعت توانگری - و از خاموشی

عافیت - و از نیکوکاری فراغت - و سرواری نزهت و استراحت - و شکر گذاری

ترقی دولت -

حالیہ خرداں با بزرگان در پوشش - ہمسایہ با ہمسایہ در فروشش - وسیع
 و شریف اکثر محتجب پوشش - و با طہار کلمہ ہی خاموشش - و حلقہ بندی نفس مارہ
 در گوشش - و روز جزا منظرش و خاموشش - و اکثر از باوہ کمر و تیز ویر پہ پوشش سخن
 مختصر اکثر گنیم نما و جہ فروشش -

مناجات - ملک پادشاہ از زبان مار از ہر چہ زبانی است خاموشش کن - و
 از دل ما آنچه سبب ذل است خاموشش گردان - قالب بار ایتوفین ہدایت
 کرواری وہ - قلب مار از تلقین عنایت گفتار ہی بخشش - نوری وہ کہ ظلمت
 آب دگل را باوہ ہمیم ^{مضموری} بخشش کہ فضولی جاں و دل بازر ہمیم - علیکہ
 عطا کردہ بعل رساں ^{بشیتیکہ} رہ نمودہ با بل رساں -

نوشیران فرمود - بدگوی مردمان با شنش تا بدگویی تو نکنند - پر وہ کس
 در تا پر وہ تو نذرند - پس کس نمنند تا پس تو نمنند - بی آزار باشش تا ہم
 باشی - بگفتہ خود کار کن تا بگفتہ تو کار کنند - از ازل بیرون کن تا در شمار کار کن
 باشی - سخن بر خواہش مردمان راں تا اور ہر دل جامی داشتہ باشی - داوا از خواہش
 بدہ تا از داوری بینیا ز باشی -

ابیات حقیقت آیات قبلہ شاہاں بو تاج و کمر
 قبلہ ارباب و نیاسیم زور
 قبلہ صورت پرستان آنگل
 قبلہ معنی شناساں جاں و دل

قبله زهد و محراب قبول ؛ قبله بد سیرتان کار فضول

قبله تن پروران خواب و خویش قبله انسان بدانش پرورش

قبله عاشق وصال بی زوال قبله عارف جمال ذوالجلال

نصفت شبی درویشی تلاوت کلام الله مشغول بود - دانست که

وزدس درون خانه می آید آیتی بلند خواند - وزود دانست که کسی بیدار است

بازگشت - چون خواب بر درویش غلبه کرد و دید که قیامت قائمست - و فرما شد

که اعمال بندگان بسنجند - در توبت درویش چون تلاوت آن شب سنجند

آیتیکه بلند خوانده بود سنجند - درویش گفت ای نهم تلاوت منست گفتند این آیه

برای حق خواندی -

ابوبکر صدیق رضی الله عنه - فرمود - زینت مشتم بر بهترین

وابسته و پیوسته است - زینت فقر بر هرزگاری - زینت نعمت بر شکرگزاری

زینت احسان ننگ داشتن احسان - زینت مصیبت بصبر و شکر - زینت

علم بکون و علم زینت خوف باری بگریه و زاری - زینت نماز با جزئی و

خاکساری (یعنی عبادت کنندگان را باید که بفروتنی گزارند) زینت شاگرد

بذلت و خواری (یعنی پیش استاد خود را حقیر و بی توقیر شمارد)

علی کرم الله وجهه فرمود - نیست بهتری بنمازیکه در و خشوع نیست -

و نیست بهتری بصومیکه در و احقر از از لغو نیست - و نیست بهتری بذکر و قنوت که در و